

پس انداز یعنی چه؟

۱۶

یک قلک پراز پول

به خاطر همسایه ها!

۸

نابغه ی پرواز

۱۴

۲۰۲۳

شیراز + کوله بيشته

۱۴۰۳

۰۵

۱۰

ضمیمه روزنامه شهرآرا
ویژه کودکان مشهد
چهارشنبه





می‌توانی نامه بنویسی!



طیبه ثابت

ای نام تو بهترین سرآغاز، بی نام تو نامه کی کنم باز
سلام دوستان بهتر از جانِ کوله پشته‌ی، شماهایی که همیشه
کوله پشته‌ی را می‌خوانید و خیلی‌هایتان هم بیشتر شماره‌های
نشریه‌ی مورد علاقه‌تان را کنار هم گذاشته‌اید و به قول معروف،
کلکسیونر* شده‌اید.

راستی حال و احوالتان چطور است؟ خوبید؟ خوشید؟ سلامتید؟
اگر از احوالات ما بخواهید، باید بگویم خدا را هزار مرتبه شکر،
خوب و سلامتیم و دعاگوی شما. حتماً وقتی دارید این جملات
را می‌خوانید، از شکل نوشتاری این یادداشت که شکل «نامه»
است، تعجب کرده‌اید و شاید هم لبخندی به لبان آمده باشد.
بله دوستان عزیز، امروز می‌خواهیم درباره‌ی «نامه‌نوشتن» و این
پل ارتباطی خوب که دارد کم‌کم فراموش می‌شود، باهم صحبت
کنیم. می‌دانم می‌خواهید بگویید دنیا پیشرفت کرده است و گوشی
همراه و پیامک و تماس تلفنی که هست! بله، اما برای اینکه خیلی از
رفتارهای خوب از بین نرود، گاهی باید آن‌ها را یادآوری کرد. هیچ
می‌دانید «نامه‌نوشتن» زیاد هم ساده نیست و برای خودش شکل
و قانونی دارد. اگر می‌گویید نه، همین الان یک برگه کاغذ بردارید
و برای مادر، پدر یا یکی از نزدیکانتان یک نامه بنویسید و نگذارید
که این رسم زیبای احوالپرسی از فرهنگمان حذف شود. اصلاً
می‌خواهیم یادآوری کنیم که یادتان باشد بعد از نام خدا، متن نامه
را که شامل احوالپرسی است، به زبان صمیمی خودتان بنویسید و
بعد از اینکه از احوالات خودتان هم برای گیرنده‌ی نامه نوشتید،
حتماً خدا حافظی و تاریخ نوشتن و کلمه‌ی با احترام از سوی فلانی،
یادتان نرود.

با احترام: از طرف طیبه ثابت

۱۴۰۳/۵/۹

*کلکسیونر: جمع‌آوری‌کننده

فهرست

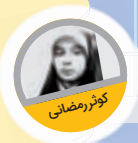
- دانه‌های خوشمزه‌ی سلامتی ۱۱
سفر روایی ۲۱
خمیه‌ی کوچک ۳۱
یک قلک پر از پول ۴۱
بلندترین نقطه‌های زمین ۶۱
گردوها را در سید بگذار ۷۱
به‌خاطر همسایه‌ها! ۸۱
طنین صلوات خاصه در مسجد محله ۱۰۱
سوپ‌هویج ۱۲۱
رنگ مطالعه ۱۳۱
نایفه‌ی پرواز ۱۴۱
پسری که عوض شد ۱۶۱

صاحب‌امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمایم:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پشته:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
پيامرسان روزنامه: ۰۶۰۵۸۰۵۸۰۵۴۰۹۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۰۵۱
داخلی ۴۷۲ و ۴۷۱



دانه های خوشمزه ی سلامتی



همه می دانیم که خوردن غذا و تنقلات یکی از تفریحات لذت بخش ما آدم هاست و خوراکی های رنگارنگ ناسالم فراوانی در بازار وجود دارد که با خوردن هر کدام از آن ها سلامتی مان به خطر می افتد. اما دوستان عزیز! با کمی نگاه کردن به اطرافمان می توانیم از دل خوراکی های خوش مزه، خوراکی های مفیدتری به دست بیاوریم. همه ی ما می توانیم به جای خریدن تخمه های بازاری که هزینه ای جداگانه برای خانواده به همراه دارد، خودمان آن ها را درست کنیم. چطوری؟ ساده است. وقتی که میوه ها را نوش جان می کنید، می توانید یک ظرف و صافی بردارید و به کمک بزرگ ترتان تخمه های داخل خربزه یا کدو تنبل را جدا کنید و بعد از شستن، در آفتاب بگذارید تا خشک شوند. بعد از اینکه تخمه های خربزه یا کدو کاملاً خشک شدند، از بزرگ ترتان بخواهید آن ها را روی اجاق گاز با کمی آب نمک تفت دهد.

تخمه ی کدو: جزو آجیل های خوش مزه و پرفایده ی ما ایرانی ها به حساب می آید. تخمه ی کدو با داشتن ویتامین های «A» و «K» باعث حفظ سلامت پوست و موی ما می شود.

تخمه ی خربزه: شاید باورش سخت باشد، اما تخمه ی خربزه به آن کوچکی، جدا از خوش مزه گی اش، سرشار از کلسیم و ویتامین های لازم برای رشد استخوان های شماست. تخمه ی خربزه به دلیل داشتن ویتامین های «C»، «A» و «E» برای کودکان و بزرگان یک خوراکی مفید، خوش مزه و ارزان قیمت است که به سادگی می توانید به آن دست پیدا کنید.





سفر رؤیایی

خدای مهربانم
مرا ببر به آن دور
چقدر کیف دارد
اگر سفر شود جور

ولی دلم شده تنگ
برای نخل هایش
برای موج دریا
ولنج و ناخدايش*

جنوب گرم گرم است
جنوب دور دور است
خلیج فارس آیش
همیشه شور شور است



* ناخدا: کاپیتان کشتی





خیمه‌ی کوچک

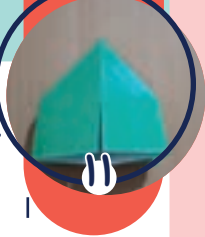
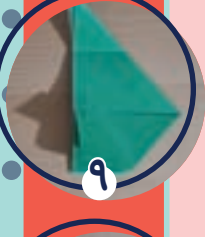
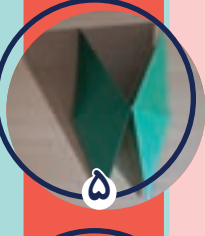
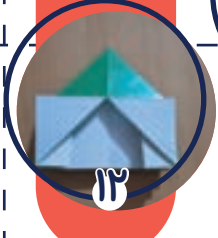
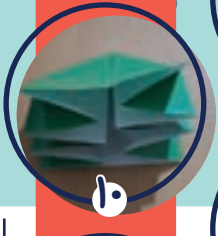
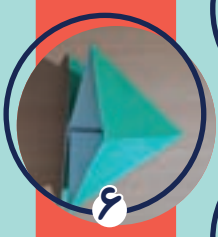
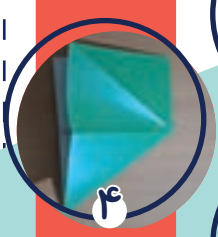
امروز می‌خواهیم با چند برگه کاغذ یک خیمه‌ی زیبا درست کنیم. برای این کار، شما به چند برگه کاغذ یا مقوا نیاز دارید. دقت کنید که حتماً کاغذ یا مقوای رنگی شما مربع شکل باشد. ابتدا از هر دو طرف کاغذ مربع شکل به شکل مثلث تا بزنید تا خط تا روی کاغذ بیفتد. سپس مطابق الگو، کاغذ را باز کنید و از هر دو طرف تا بزنید تا مستطیل شود و خط تا بیفتد. حالا در همان حالت مستطیل، شما باید از دو طرف خط تا را به داخل تا بزنید تا یک مثلث دو طرفه از کاغذ به دست بیاید. در این مرحله شما باید از وسط مثلث، کاغذ را تا بزنید؛ یعنی یک طرف ضلع پایین را به خط قائم تا بزنید. حالا مثلث را از وسط باز کنید. همه خط تایی کوچک پایین کاغذ را به داخل تا بزنید. خط تایی وسط را از روی کاغذ با قیچی تا نیمه برش بزنید. خط تایی برش خورده را هم به سمت بیرون تا بزنید. به همین سادگی خیمه‌ی شما درست شد.

چی لازم داریم؟

کاغذ رنگی

چسب مایع

قیچی





پس انداز یعنی چه؟

یک قلک پراز پول



پول هایش را داخل قلکش انداخت. چند ماه بعد احسان قلکش را که حسابی پر شده بود، برداشت و لبخند زنان پیش بابا رفت و گفت: «دیگر وقتش شده پول ها را بشمارم. می خواهم با آن ها یک دو چرخه بخرم؛ از همان هایی که توی فروشگاه دیدیم.» بابا لبخندی زد و گفت: «فکر خوبی است. اگر پول کم داشتی، می توانی روی من هم حساب کنی.» بعد هم چشمکی زد و گفت: «من هم کمی پس انداز دارم.» احسان با خوش حالی قلکش را باز کرد، پول ها را درآورد و شمرد. کلی پول شده بود! امید که تازه توی اتاق آمده بود، با دیدن آن همه پول آهی کشید. دست برد توی جیبش و چند تا اسکناسی را که داشت، نگاه کرد و گفت: «تو چقدر پول داری! حیف من فقط همین ها را دارم. حالا می خواهی با پول هایت چه کار کنی؟» احسان سری تکان داد و همان طور که آماده می شد با بابا برود بیرون، گفت: «خیلی زود می فهمی.» چند ساعت بعد احسان و بابا برگشتند، با یک دو چرخه که دسته های آبی خوش رنگی داشت. امید با دیدن دو چرخه دوید توی حیاط و داد زد: «جانمی دو چرخه! پس مال من کو؟!» بابا دستش را روی شانه ی امید گذاشت و گفت: «این دو چرخه را احسان با پول تو جیبی هایش خریده است. من هم کمی کمکش کردم. هر وقت تو هم مثل احسان پول هایت را پس انداز کردی، کمک می کنم تو هم یک دو چرخه بخری.» امید به دو چرخه ی احسان نگاه کرد و دستی روی زین براقش کشید و گفت: «احسان خیلی زرنگ است!

خرید کردن خیلی خوب است. اگر پول داشته باشی، می توانی چیزهای جور و جور بخری؛ اما بعضی وقت ها خوب است به جای الکی خرید کردن، پول هایت را پس انداز کنی. احسان هم همین کار را می کرد.

امید آمد توی اتاق. بستنی بزرگی را که با پول تو جیبی هایش خریده بود، لیس زد و گفت: «عجب بستنی خوش مزه ای! اشتباه کردی نخریدی!» احسان لبخندی زد و جواب داد: «بستنی نمی خواهم. فعلاً باید پول هایم را پس انداز کنم.» چند روز بعد امید با پول تو جیبی تازه اش یک بستنی دیگر و یک تخم مرغ شانسی بزرگ خرید. بستنی را در یک چشم به هم زدن خورد و اسباب بازی تخم مرغ شانسی هم خیلی زود خراب شد. احسان اما پولش را داخل قلکش انداخت. وقتی امید یک پفک بزرگ خرید و بعدش یک آب میوه ی خنک، باز هم احسان چیزی نخرید. امید که از کار احسان حسابی لجش گرفته بود، سری تکان داد و گفت: «تو همیشه همین کار را می کنی. حتی عیدی هایت را هم هنوز خرج نکرده ای. پس انداز کردن به چه دردی می خورد؟! تو اصلاً بلد نیستی از پول تو جیبی ات استفاده کنی و خوش بگذرانی.» بعد هم دوباره راه افتاد تا با بقیه ی پولش یک چیزی بخرد. دفعه های بعد هم که امید و احسان پول تو جیبی گرفتند، امید باز رفت سراغ خرید و احسان همه ی





تصویرگر: زهره افشاری

پس انداز می‌کنم. تا شش ماه دیگر من هم یکی از این دو چرخه‌ها دارم.» احسان شروع کرد به رکاب زدن و داد زد: «محکم بنشین. فکر خیلی خوبی است. آفرین امید جان!»

خوب می‌داند پول‌هایش را چطوری خرج کند.» بعد هم لبخندی زد و همان طور که روی ترک دو چرخه سوار می‌شد تا با احسان چرخی توی حیاط بزند، گفت: «من هم از امروز پول‌هایم را

بلندترین نقطه‌های زمین



وقتی می‌خواهیم کوه بکشیم، چندتا خط به شکل ۷ و ۸ کنار هم می‌کشیم، بعد آن‌ها را رنگ می‌کنیم؛ اما کوه‌های واقعی به این سادگی ایجاد نمی‌شوند و اتفاقات زیادی در آن‌ها می‌افتد.

کوه‌ها در همه جای کره‌ی زمین دیده می‌شوند و شکل‌ها و اندازه‌های مختلفی دارند. بعضی از آن‌ها خیلی بزرگ و بلند هستند و بعضی هم کوچک هستند. بعضی از کوه‌ها ساکت و آرام هستند، اما بعضی از آن‌ها آتش‌فشان دارند، یعنی از داخل آن‌ها آتش و مواد مذاب - مواد خیلی داغ - بیرون می‌ریزد.

کوه‌ها در زندگی ما انسان‌ها خیلی نقش دارند. تا حالا به این فکر کرده بودید که یک کوه چطور به زندگی ما انسان‌ها کمک می‌کند؟ وقتی باران یا برف می‌بارد، آب از کوه‌ها جاری می‌شود. به خاطر وجود کوه‌ها این آب به شکل رودخانه درمی‌آید و به جاهای مختلف زمین می‌رود تا گیاهان و حیوانات

و ما انسان‌ها در همه‌ی سال آب داشته باشیم و تشنه نمانیم.

درختان و گیاهان مختلفی هم در کوه‌ها می‌رویند که ما می‌توانیم از آن‌ها به عنوان غذا یا دارو استفاده کنیم. اگر کوه‌ها نبودند، خیلی از حیوانات وحشی هم خانه نداشتند؛ حیواناتی مثل خرس قهوه‌ای یا پلنگ و بز کوهی که جزو حیات وحش ما هستند و فقط می‌توانند در کوه زندگی کنند.

آیا می‌دانستید کوه اورست در کشور نپال بلندترین کوه و بلندترین نقطه‌ی کره‌ی زمین است؟ در کشور ما هم کوه دماوند بلندترین کوه و بلندترین نقطه است. ارتفاع این کوه‌ها خیلی زیاد است و بالا رفتن از آن‌ها سخت است، اما کوهنوردان به قله‌ی این کوه‌ها می‌روند تا به بلندترین نقطه‌های زمین برسند.





گردوها را در سبد بگذار

فصل برداشت گردوست و باغ زیبا پر از افرادی است که مشغول گردوچیدن هستند؛ اما تعدادی از گردوهای یکی از کارگران روی زمین ریخته است. به او کمک کنید تا ۱۴ گردوی گم شده را پیدا کند.



راه پله ها که
جای بازی نیست. مزاحم
همسایه ها می شوید. یک
خانه به عقب برگرد و جای
بهتری برای بازی انتخاب
کن.

باتاس
فرد حرکت کن.

پایان:
آفرین که یاد گرفتی چطور
باید در آپارتمان بازی کنی
که مزاحم دیگران نباشی.
چیزهایی را که یاد گرفتی،
فراموش نکن.

بازی های
فکری برای آپارتمان
خیلی مناسب اند. آفرین!
بی سروصدا بازی کن و دو
خانه جلو برو.

حیات
آپارتمان مال همه ی
همسایه هاست. آفرین
که مواظبی موقع بازی به
چیزی صدمه نزن! یک
خانه جلو برو.

چرا توپ برداشتی؟!
توپ بازی کردن در آپارتمان
خیلی پرسروصداست. به
خانه ی شروع برگرد و توپ
را بگذار و برگرد.

به خاطر همسایه ها!

شرح بازی: برای این بازی به یک تاس و به تعداد
بازیکنان مهره نیاز داریم. بازی باتاس شش شروع
می شود. برنده کسی است که زودتر مسیر را طی کند و به نقطه ی پایانی برسد.
هدف این بازی آموزش فرهنگ آپارتمان نشینی و شناخت بازی های مناسب در
آپارتمان است. بچه ها با این بازی یاد می گیرند چطور باید در آپارتمان بدون
اینکه مزاحم همسایه ها باشند، بازی کنند.

مرجان اسماعیلی

شروع:

پرستو و پیمان کوچولو
می خواهند بازی کنند. با
آن ها همراه شو تا یاد بگیری
چطور باید در آپارتمان بازی
کنی. تاس بریز و شروع کن.





فرین که برای بازی
ه پدر و مادرت به پارک
این طوری می توانی
اینکه مزاحم همسایه ها
شی، کلی بازی کنی.
دو خانه جلو برو.

بازی کردن در
پارکینگ پراز ماشین کار
جالبی نیست. ممکن است
خطر داشته باشد! یک خانه
به عقب برگرد.

چرا نصفه شبی بازی
و سروصدا می کنی؟!
همسایه ها خواب هستند.
یک خانه
به عقب برگرد.

بازی کردن با دوستان
خیلی خوب است، اما اگر
می خواهی با دوستانت در
آپارتمان بازی کنی، بهتر است یک
بازی بی سروصدا انتخاب کنی. دو
خانه به عقب برو و بازی مناسبی
انتخاب کن.



مؤذن کوچک
از چگونگی آغاز فعالیتش می‌گوید

طنین صلوات خاصه در مسجد محله



شیم کرمی

صدای اذان چه دل‌نشین به گوش می‌رسد! همان آوای زیبایی که خدای مهربان برای فراخواندن بندگان به ما ارزانی داشته است. امیررضا ابراهیم‌زاده، دانش‌آموز کلاس ششم دبستان امام رضا (ع) - ۲، از کودکی به فعالیت‌های مذهبی علاقه داشته و در دوران پیش دبستانی هم به صورت خودجوش در زمینه تلاوت قرآن و مداحی فعالیت می‌کرده و اکنون مؤذن، مکتب و مداحی توانا و صاحب مقامات برتر استانی و کشوری است. گفت‌وگوی ما با امیررضا را می‌خوانید.

تأثیر یک فامیل مهربان

در خانواده، پدر و مادر و پدربزرگ مرا در این مسیر تشویق کردند. پدربزرگ پدری ام مداح بود که به رحمت خدا رفت و پدربزرگ مادری ام روحانی، قاری قرآن و مداح امام حسین (ع) است که این موضوع هم در انتخاب راه من بسیار مؤثر بوده است. فعالیت مذهبی ام را از خواندن صلوات خاصه ی امام رضا (ع) و مکتب مسجد محله مان شروع کردم و سپس به مؤذنی و تلاوت قرآن هم علاقه مند شدم. در پنج سالگی برای مکتب در مسجد، یکی از نمازگزاران شاعر (آقای مطلبی) برایم شعری سرود و در روز ولادت امام موسی بن جعفر (ع) به من اهدا کرد که خوش حال و دل‌گرمم کرد. همچنین در مدرسه دفترچه‌ی بانک حفظ سوره داشتیم که این برنامه مرا مشتاق کرد تا سوره‌های بیشتری حفظ و بتوانم در مسابقه شرکت کنم و به این ترتیب بیست سوره حفظ کردم.

سبکی زیبا برای اذان گفتن

در اذان از سبک استاد مصطفی غلوش و استاد قاسم رضیعی استفاده می‌کنم. همچنین اذان مرحوم آقائی و شهید منا، استاد محسن حاجی حسینی کارگر، را نیز بسیار دوست دارم و تقلید می‌کنم. گاهی هم با ترکیب قسمت‌های زیبای هر اذان سعی می‌کنم سبکی جدید را ایجاد کنم.





آغاز راه با یک دوست

در خردسالی دوست خوبی داشتم که مکتب مسجد بود. او مرا برای مکتبری مسجد تشویق کرد، من هم دوستان و برادرانم را هم در این راه تشویق می‌کنم. امیرحسین و امیرمحمد هم در رشته‌ی اذان رتبه‌های برتر را کسب کرده‌اند و مادر منزل برای اذان گفتن باهم رقابت داریم و اغلب نماز را به جماعت می‌خوانیم و حتی زمانی که موفق به شرکت در مراسم عزاداری نمی‌شویم، در منزل نوحه خوانی می‌کنیم.

محترم امسال در یکی از روستاهای توابع فردوس، جوانان پرشور هیئت هرشب با سینه زنی هماهنگ و همراهی مذاحی من سبب شدند مراسم بسیار باشکوهی برگزار شود که تشویق دوستان را به همراه داشت و انگیزه‌ی این مرا برای ادامه‌ی این مسیر خیلی بیشتر کرد.

مشوق‌های من

از شش سالگی با هیئت جنت الحسین (ع) به مدیریت استاد رجب پور آشنا شدم و مذاحی را با شرکت در کلاس‌های ایشان ادامه دادم. الان هم در هیئت نوجوانان مسجد موسی بن جعفر (ع) به مدیریت آقای ثنائی فرو روحانی خوش اخلاق مسجد، حاج آقا محضل، فعالیت می‌کنم. مسجد محله ما با امام جماعت بسیار توانمند و مهربانش، آقای رمزی، در جذب و تشویق بچه‌ها به مسجد خیلی خوب عمل می‌کند که از آن‌ها سپاسگزارم. همچنین استادان گرمای به ویژه آقایان عباس تیرگانی، حمید دلاور و صادق هوشنگ‌نژاد در تشویق، آموزش و موفقیت‌م نقش مؤثری داشته‌اند که قدر دان آن‌ها هستم. البته یک هیئت خانوادگی هم برای کودکان و نوجوانان داریم که عمه‌ام با هدف تشویق بچه‌های فامیل برای شرکت در عزاداری امام حسین (ع) آن را پایه‌گذاری کرده است و من و برادرانم هم در آن شرکت می‌کنیم.

پیشروی در راه خدای مهربان

همان سال‌های ابتدای مدرسه در رشته‌ی اذان، رتبه‌ی اول ناحیه و استان را کسب کردم. در رشته‌ی مذاحی، رتبه‌ی اول کشوری در جشنواره‌ی «احلی من العسل» سال ۱۴۰۱ را به دست آوردم و در رشته‌ی قرائت قرآن نیز موفق به کسب رتبه‌ی ممتاز ناحیه شدم. در پانزدهمین و شانزدهمین یادواره‌ی کودک و محترم هم در رشته‌ی مذاحی برگزیده شدم. در رشته‌های خط تحریری، سرود و جشنواره‌ی علمی جابر بن حیان نیز موفق به کسب رتبه‌ی اول ناحیه شده‌ام.

آرزوی طلایی من

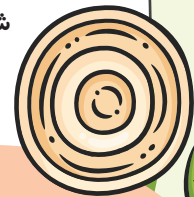
آرزوی هر مؤدنی است که بتواند در حرم امام رضا (ع) اذان بگوید. من هم برای مکتبری حرم یک مرتبه شرکت کردم و در آزمون صوت و لحن پذیرفته شدم، اما به دلیل اینکه ستم کم بود، نتوانستم وارد این قسمت شوم و آرزو دارم بتوانم روزی در حرم امام رضا (ع) اذان بگویم. در درس‌هایم هم بسیار موفق هستم و معتقدم موفقیت در هر کاری به تلاش و برنامه‌ریزی جدی و در کنار آن، کمک گرفتن از خداوند و ائمه‌ی اطهار (ع) نیاز دارد.



سوپ هویج



مامان داشت برای پری و پویا غذا درست می کرد. این دفعه می خواست برایشان یک سوپ هویج خوش مزه درست کند. پری و پویا که عاشق یادگرفتن غذاهای خوش مزه و ساده بودند، با دقت نگاه می کردند. مامان اول از همه چندتا هویج را ریز کرد و ریخت داخل قابلمه تا آب پز شوند. وقتی هویج ها کمی پختند، مقداری جو پرک، نمک، فلفل و ادویه هم داخل قابلمه ریخت. بعد از نیم ساعت، مقداری جعفری و گشنیز به مواد اضافه کرد. وقتی سوپ آماده شد، آن را درون کاسه ریخت و بچه ها را صدا کرد. بچه ها خیلی گرسنه بودند. آن ها سوپ خوش مزه ی مادرشان را خیلی دوست داشتند. راستی بچه ها! سوپ برای ما خیلی مفید است. سبزی های داخل سوپ کلی ویتامین و آهن دارند و به سیستم ایمنی بدن ما کمک می کنند. پری و پویا همان طور که سوپ خوش مزه را می خوردند و از مامان تشکر می کردند، گفتند دلمان برای سالاد ما کارونی تنگ شده است. مامان گفت: ان شاء... هفته ی بعد.



چی لازم داریم؟

هویج، دو عدد متوسط

جو پرک، چهار قاشق غذاخوری

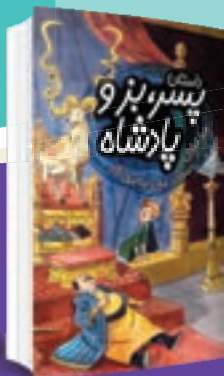
جعفری و گشنیز، به میزان دل خواه

نمک و فلفل و ادویه، به میزان لازم





زنگ مطالعه



اسم کتاب: پسر، بز و پادشاه
نویسنده: هدا حدادی
سال نشر: ۱۳۹۹
ناشر: انتشارات تک دانه



پسر، بز و پادشاه

بگویید بینم شما هم اهل مطالعه‌ی کتاب‌های ماجراجویی هستید؟ پس پیشنهاد می‌کنم کتاب «پسر، بز و پادشاه» را بخوانید. این کتاب درباره‌ی پادشاهی است که همه‌ی طلاهای خودش را خرج کرده است و دیگر پول و ثروتی ندارد. وقتی که زندگی برای او سخت می‌شود، ناگهان تصمیم می‌گیرد با زور دارایی مردم را برای خودش بگیرد. یک روز که مأموران پادشاه به پسری می‌رسند که بز شاخ طلا دارد و نمی‌خواهد بزش را به پادشاه بدهد، ماجراهای جدیدی اتفاق می‌افتد. اگر شما هم دوست دارید بدانید که آیا پادشاه بز را از پسر پس می‌گیرد یا نه، پیشنهاد می‌کنم کتاب را بخوانید.

خمیر تاپ تاپ

کتاب «خمیر تاپ تاپ» داستان خمیر بانمک و بلای نانوايي است که یک روز که نانوا حواسش نبود، از دست نانوا فرار می‌کند تا بتواند کل جهان را بگردد؛ اما در این سفر اتفاقات عجیبی برایش می‌افتد و نانوا هم دنبال خمیر تاپ تاپ است. خمیر با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود و همه‌ی مشکلات را از سر راه برمی‌دارد. او همه‌جا می‌رود و زیبایی‌های دنیا را می‌بیند. در آخر هم متوجه نکته‌ی مهمی می‌شود. بقیه‌ی داستان منتظر شماست تا آن را بخوانید و بدانید سرانجام این خمیر چه می‌شود.



اسم کتاب: خمیر تاپ تاپ
نویسنده: افسانه موسوی گرمارودی
سال نشر: ۱۴۰۲
ناشر: انتشارات تک دانه

شهید خلبان
سرلشکر عباس بابایی

نابغه‌ی پرواز



برای اینکه کشور عزیزمان ایران همیشه آزاد و آباد و امن باشد، قهرمان‌های زیادی جانشان را فدا کرده‌اند. یکی از این قهرمانان بزرگ، سرلشکر شهید خلبان عباس بابایی است. او یکی از بهترین خلبان‌های ایرانی بود که توانست در زمان جنگ، از آسمان کشور ما محافظت کند. بعضی از شما ممکن است دوست داشته باشید در آینده مثل شهید بابایی خلبان شوید. سال‌ها پیش با جنگی که «صدام» علیه کشورمان به راه انداخت و هشت سال طول کشید، خیلی از خلبان‌های ارتش جمهوری اسلامی در کنار رزمندگان اسلام برای حفظ خاک کشورمان جانشان را در راه دفاع از کشور از دست دادند.



او آن قدر به خلبانی علاقه داشت که رشته‌ی پزشکی را ادامه نداد و به دانشکده‌ی خلبانی نیروی هوایی ارتش رفت. در زمان تحصیل به دلیل هوش و استعداد زیادی که داشت، توانست یکی از بهترین خلبان‌های کشور شود؛ آن هم خلبان هواپیماهای جنگی! این کار خیلی سختی بود.



عباس بابایی در ۱۳۲۹ در شهر قزوین به دنیا آمد. او در مدرسه شاگرد باهوش و درس خوانی بود. بعد از اینکه دوران مدرسه تمام شد، در رشته‌ی پزشکی قبول شد، اما پزشکی را دوست نداشت. او عاشق پرواز بود و می‌خواست خلبان شود.



عباس در زمان شاه با رژیم طاغوت مبارزه کرد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل اینکه خلبانی شجاع و ماهر بود، یکی از فرماندهان نیروی هوایی شد. در آن سال‌های جنگ، خلبان بابایی کارهای زیادی انجام داد تا دشمن نتواند وارد کشور ما شود.





خلبان بابایی بیشتر از ۳ هزار ساعت با هواپیماهای جنگی پرواز کرد. او در یک سال ونیم توانست بیش از شصت مأموریت جنگی را با موفقیت انجام دهد. این یعنی او یک نابغه‌ی پرواز بود!

روز ۱۵ مرداد ۱۳۶۶ آخرین پرواز خلبان بابایی بود. در این روز او با خلبان‌های دیگر به یک مأموریت جنگی رفته بود که در حال برگشت از مأموریت به شهادت رسید.

شهید بابایی در گلزار شهدای شهر قزوین به خاک سپرده شد. در روز خاک‌سپاری او مردم زیادی آمده بودند. او مردم را دوست داشت و به نیازمندان کمک می‌کرد. برای همین هم مردم کشورمان هیچ‌وقت او و شجاعت‌هایش را فراموش نمی‌کنند. به یاد او یک میدان در شهر قزوین به نام «میدان شهید بابایی» ساخته شده است تا همیشه به یاد این خلبان نابغه باشیم.



پسری که عوض شد

همه مادر روزهایی از زندگی مان به هر دلیلی خسته و بی حوصله هستیم و دلمان می خواهد کمی استراحت کنیم. در این طور وقت ها معلوم است که اتاقمان مثل همیشه مرتب و منظم نیست. اما صبر کنید ببینم! شما که از آن دسته بچه هایی نیستید که همیشه خسته اند و فقط به خوردن و خوابیدن و بازی و تفریح وقت می گذرانند و اگر کسی بخواهد به اتاقشان وارد شود، باید حتماً یک پل روگذر درست کند تا وسیله ها زیر پایش نیاید و نشکند!



هستی
نیک‌صنّی



اسم من مهد یاره. امسال قراره برم کلاس دوّم. نمی دونم برای شما هم مشکله یا نه، ولی من با اینکه خودم نمی خوام، اتاقم همیشه به هم ریخته و نامنظمه.



راستش اول این به هم ریختگی و نامرتبّی برام چیز خاصی نبود ها! فقط مامانم هی به من تذکر می داد و بعضی اوقات هم خودش دفتر نقاشی و کتاب داستانام و اسباب بازی هام رو جمع می کرد، ولی یک روز اتفاقی افتاد که...



یک روز که از بازی فوتبال خسته و کوفته او دم خونه و مثل همیشه لباسام رو هم عوض نکردم و با همون لباس ورزشی هام پریدم روی تختخوابم، دوستم زنگ زد و گفت که می خواد بیاد خونه مون تا کتاب داستانانی رو که بهم امانت داده بودت بخونم رو پس بگیره. ای وای! اتاقم خیلی به هم ریخته بود. چی کار می تونستم بکنم؟





چی کار بکنم، چی کار نکنم؛ رفتم پیش مامان جونم و ماجرا رو بهش گفتم. مامان گفت: پسر، برای همینکه همیشه می‌گم اتاقت رو جمع و جور کن و یه کم مرتب باش. ولی الان نگران نباش، من با مامان دوستت صحبت می‌کنم که فردا بیاد کتابش رو بگیره. حالا تو هم برو اتاقت رو مرتب کن.

رفتم به دوستم زنگ بزنم که بگم می‌شه فردا نیاد، اما جواب نداد. وای اینجا که اتاق نیست، شهر شلوغ پلوغه. تصمیمم رو گرفته بودم. سخت بود اما شروع کردم به جمع کردن. فکر کنم آخر شب، کار اتاقم تموم شد.



بعد اون همه کار اون قدر خسته بودم که سریع خوابم برد. فکر می‌کنید چی شد؟ نوبت خواب دوباره مامان اومد و گفت: وای! نرفتی مسواک بزنی؟! به حرفای مامان جونم فکر کردم، دیدم راست می‌گه. باید آدم منظمی باشم، حتی وقتی خیلی خسته‌ام، چون این نظم و انضباط به خودم کمک می‌کنه.



